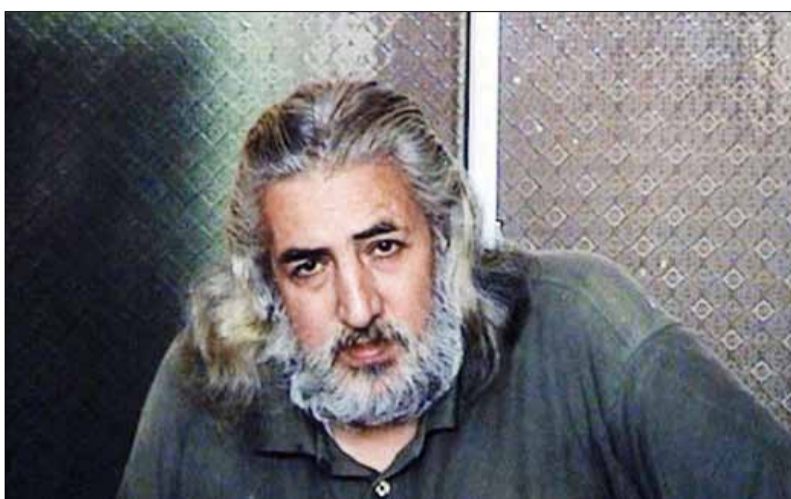


به بهانه سالگرد درگذشت حسین منزوی، غزل سرای معاصر

شعر من از قبیله خون است



فارسی است.

در انتظار تو تا کی سحر شماره کنم؟
ورق ورق، شب تقویم کهنه پاره کنم؟
نشانه‌های تو بر چوبخط هفته زخم
که جمعه بگذرد و شنبه را شماره کنم
برای خواستن خیر مطلق که تویی
به هر کتاب و ز هر باب، استخاره کنم

شب و خیال و سراغ تو باز می‌آیم
که بهت خانه در بسته را نظاره کنم
مکن به ظلمتم اونگ بیش از این و مخواه
که شرحه شرحه خورشید را قناره کنم
تو کی ز راه می‌آیی که شهر شب زده را
به روشنایی چشمم چراغواره کنم؟
ز یاس‌های تو مشت می‌باشم از سر شوق
به روی آب و قندخ را بر از ستاره کنم
هزار بوسه از انتظار لک زده را
نتار آن لب خوشخند خوش‌قواره کنم

هنوز هم غزلم شوکرانی است الا
که از لب تو شکر خندی استخاره کنم
مصرعی که بر سنگ مزارش نوشته شده نیز برای همین
مجموعه است:

نام من عشق است! آیا می‌شناسیدم؟
زخمی‌ام - زخمی سراپا، می‌شناسیدم؟
با شما طی کرده‌ام راه درازی را
خسته هستم، خسته، آیا می‌شناسیدم؟
راه ششصد ساله‌ای دفتر «حافظ»
تا غزل‌های شما، ما می‌شناسیدم؟
این زمانم گرچه بر تیره پوشیده است
من همان خورشیدم اما، می‌شناسیدم
پای هوارش شکسته سنگلاخ دهر
اینک این افتاده از پای من شناخیدم؟
می‌شناسید چشم‌هایم چهره‌ها تن را
همچنانی که شما می‌شناسیدم
مجموعه‌های دیگری که حاصل کوشش حسین منزوی
است، کم نیستند. از دیگر آثار حسین منزوی به موارد زیر
می‌توان اشاره کرد:

ترجمه منظومه ترکی «حیدر بابا» استاد محمدحسین
شهریار (۱۳۶۹ - آفرینش)، منزوی در این مجموعه یکی از
بهترین نمونه‌های شعر ترکی یعنی حیدربابای استاد شهریار
را به شعر فارسی نیما می‌ترجمه کرده و با اینکه انتقال مفهوم
در ترجمه بسخت کار سختی است، منزوی به جهت هم‌دلی
با شهریار بخوبی این مسؤلیت خطیر را به جا آورده و در این
کار موفق عمل کرده است. با عشق در حوالی قاجعه (۱۳۷۱ -
پازنگ) مجموعه دیگری از غزل‌های او است.
این ترک پارسی‌گوی / بررسی شعر استاد شهریار (۱۳۷۲ -
برگ)، منزوی در این کتاب از شهریار به عنوان شاعر شیدایی و
شویایی یاد می‌کند و شعر او را با عناوین مختلف از قبیل: تذکره
احوال، شعر شهریار، غزل شهریار، مکتب شهریار، هذیان دل
حیدر بابا مثنوی افسانه‌ی شب شعرهای آزاد شهریار و... با قلم

نیستانی، منزوی را متوجه هوشمندی‌اش کرده بود



«حنجره زخمی تغزل» منزوی و اولین مجموعه
شعر من با هم و در یک روز، سال ۵۷ توسط انتشارات
بامداد منتشر شد. هر وقت منزوی از زنجان به تهران
می‌آمد، می‌گشتیم و منوچهر نیستانی را هر جا
می‌توانستیم می‌یافتیم و از او بهره می‌بردیم، البته این
فرصت لطف جناب نیستانی به من و منزوی بود. هر
موقع هم می‌رفتم مثل الان من و شما در پارکی یا
حتی گوشه خیابان هم می‌نشستیم و ساعت‌ها با ایشان
صحبت می‌کردیم. نیستانی ما را درگرم کرده بود،
من که حالا کهنه‌جانی هم داشتم ولی نیستانی بود
که منزوی را متوجه هوشمندی‌اش کرده بود و به او
می‌گفت تو خیلی فراتر هستی و رسالتی بزرگ داری.
هر موقع هم نزد نیستانی می‌رفتم و واقعتاً این بود
که من شاید یکی یا دو تا غزل گفته بودم اما منزوی
بزرگ شاید ۱۲-۱۰ تا غزل گفته بود. موقعی که
اشعارمان را برای نیستانی می‌خواندیم، این انسان بزرگ
هیچ‌وقت هم نمی‌گفت این غلط و اشتباه است یا ضعیف
است، ذهن او همیشه آنقدر حاضر در آفرینش بود که
وقتی ما شعری می‌خواندیم، اگر نزد او یک یا دو بیتش
ضعفی داشت همانجا می‌آفرید و می‌گفت که یکبار

عبارت است از: «تیغ زنگ‌زده»، «پادشاه و پسرش»، «شاه و
وزیر»، «افسانه‌های شاه اسکندر»، «افسانه جیحون»، «یادگار»،
«تامادری و دختر یتیم»، «بچه پهلوان»، «افسانه کچل‌احمد»،
«دختر سخاوتمند»، «افسانه دختر عاقل»، «دانه گندم به اندازه
دختر مرغ»، «لقمان»، «شاه و دختر»، «دختر پادشاه سمرقند»،
«استاد عبدالله»، «پادشاه آهنگر» و «شاه ون پیرمرد». توجه به
این داستان‌ها نشان از اخت بودن منزوی با ادبیات و قصه‌های
آزری از کودکی دارد.

«دیدار در متن یک شعر» نیز عنوان مجموعه‌ای شامل
نوشته‌هایی است که به تحلیل و بررسی سروده‌هایی از شاعران
کشور اختصاص یافته است. به تصریح منزوی: «آنچه در این
مجموعه می‌خوانید، حرف‌هایی است درباره شعر، برخوردهای
تحلیلی با چند شعر از معاصران و طبعاً بر خورد صاحب این
قلم با حال و هنجار خود، ای بسا که من در شعری، به حالی
رسیده‌ام که دیگری در روپاری با همان شعر، حتی از کنار
آن حس و حالت نیز عبور نکرده باشد. این نوشته‌ها نقد نیست
(با توقعی که از نقد به معنی کلمش داریم) با ابعاد فنی و
تکنیکی شعرها، به تقریب اصلاً برخورد نشده و آنچه مورد نظر
بوده، بیشتر حال و هوای درونی و محتوایی‌شان بوده است.»
این کتاب در سال ۱۳۸۴ به وسیله انتشارات آفرینش به چاپ
رسیده است. همچنین مجموعه فائوس‌های آفتابی در مدح و
نثای ۱۴ معصوم و سوگ آنان، بویزه سرور و سالار شهیدان،
امام حسین (ع) آغاز و پی گرفته شده است که ۲۶ کلامه دارد
و بیشتر به جریان عاشورایی و امام حسین می‌پردازد و به سال
۱۳۸۳ چاپ شده است.

ای خون اصیلت به شتک‌ها ز غدیران
افشاند شرف‌ها به بلندی دلیران
جاری شده از کرب و بلا آمده آنگاه
آمیخته با خون سیاوش در ایران
تو اختر سرخی که به انگیزه تکثیر
ترکید بر آینه خورشید ضمیران
ای جوهر سرداری سرهای بریده
وی اصل نمیرندگی نسل نمیران
خرگاه تو می‌سوخت در اندیشه تاریخ
هر بار که آتش زده شد پیشه شریان
آن شب چه شبی بود که دیدند کواکب
نظم تو پراننده اردوی تو ویران
و آن روز که با بیقری از یک تنی سر
تا شام شدی قافله‌سالار اسیران
تا باغ شقایق بشوند و بشکوفند
باید که ز خون تو بنوشند کویران
تا اندکی از حق سخن را بگزارند
باید که ز خونت بنگارند دیربان
حد تو را نیست، عزای تو حماسه است
ای کاسته شأن تو از این معر که گیران...

«هیما در مرحله گذار» نیز کتاب دیگری از حسین منزوی
است که در آن به بررسی شعر معاصر پرداخته است. منزوی
در مقدمه کتاب «ز کهربا و کافور» درباره این کتاب (نیما در
مرحله گذار) اشاراتی داشته است: «ماجرای به صورت ساده‌اش
این بود که در سال گذشته که همان سال فرخنده میمون
و مبارک و خجسته ۷۵ بوده باشد، داشتم روی کتابی کار
می‌کردم که بر محور نیما و شعر نیما سامان می‌گرفت. بخش
عمده کتاب که «هیما در مرحله گذار» نام داشت، ۶-۷ سال
پیش تمام شده بود و من مشغول فیش‌برداری ۲ بخش دیگر
کتاب بودم. چون به مناسبت بزرگداشت نیما از جانب یونسکو،
ناشران روی خوش به چاپ کارهای او نشان می‌دادند. باری!
مؤلف هم که خود را و هم نسل خود را و شعر معاصر این
سرزمین را مدیون نیما می‌دانم، می‌خواست در آن فرصت،
دور از هیاهوی رسمی، از کنج انزوی خود، ادای دینی به پیرو
مرد و پیام‌آور شعر معاصر فارسی کرده باشد. هم از این رو، به
فکر افتاد که با یاری «کتاب زمان»، «هیما در مرحله گذار» را
به دست دوستداران نیما برساند. اما آن بزرگداشت به دلایلی،
چندان که سزاوار بود بر گزار نشد ما نیز بر آن شدیم که ماجرا
را به مهلتی دیگر واکنیم. پس کتاب را در همان ناتمامی
رها کردم.»

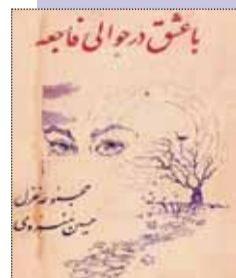
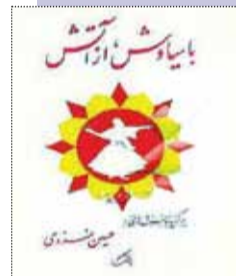
با عشق تاب می‌آورم / مجموعه شعرهای نیما (۱۳۷۸ -
چی کی‌ک)، این کاغذین جامه (۱۳۷۹ - نغمه)، از خاموشی‌ها و
فراموشی‌ها (۱۳۸۰ - انتشارات مهدیس زنجان)، تغزلی در باران
(۱۳۸۱ - نیستان) و مجموعه اشعارش که در یک مجلد ۱۰۴۸
صفحه‌ای در سال ۱۳۸۸ با همت برادرش بهروز منزوی و به
کوشش حسین فتحی توسط انتشارات آفرینش و نگاه منتشر
شده، از دیگر یادگارهای حسین منزوی است.
اشاره به یادگاری‌های حسین منزوی از آن رو برای نگارنده
در این مطلب حائز اهمیت بود که بیشتر از غزل‌های کم‌نظیر
منزوی به پشتکار و حوصله این شاعر دوست‌داشتنی در مواجهه
با شعر و ادبیات معاصر جلب توجه شود. حال آنکه این دقت
نیز لازم است که حسین منزوی که بحق او را «نیما غزل»
می‌خوانند، شعرش را نه با تصنع که با جان می‌آراست و در واقع
شعرش زندگی او و زندگی او شعرش بود. او چنان از قید ظاهر
آزاد بود که در گفتار دیگران مکرر از همین ویژگی او یادشده
است. محمدعلی بهمنی، دوست شاعر منزوی خاطرهای از او
دارد که خواندنی است. وقتی بهمنی زبان به نصیحت دوستانه‌ای
می‌گشاید تا تغییر در ظاهر ایجاد کند، اینگونه پاسخ می‌دهد:
«در نیم قرن دیگر، حتی زودتر، هیچ‌کس نمی‌بردس منزوی یا
بهمنی چگونه زندگی می‌کرد، سیر بود یا گرسنه، تنها به شعر
ما نگاه می‌کنند». حسین منزوی ۱۶ اردیبهشت ۱۳۸۳ پس از
مدت‌ها رنج از بیماری قلبی بر اثر آمبولی ریوی در بیمارستانی
در تهران درگذشت و در کنار آرامگاه پدرش در زنجان به خاک
سپرده شد.

هادی قائم‌مقامی: ۵-۶ سال پیش، وسط یکی از کلاس‌های
نظم و نثر یوسفعلی میرشکاک در سالن سازمان اوج، وقتی
حرف از مدح و ثنا گفتن و شعر گفتن به میان آمد، استاد
ما یاد «حسین منزوی» افتاد. گفت: منزوی همان یک بیتی
که در وصف حضرت فاطمه (س) گفته است برای آخرت او
کافی است. (سنگ صبور مردی از آن گونه بودن / با هیچ زن
ظرفیت زهراشدن نیست) حسین می‌توانست در زمان حیاتش
اشعارش را آشکار کند و مانند بسیاری از افراد از سازمان‌ها و
ارگان‌های دولتی حقوق بگیرد ولی این کار را انجام نداد.
و جمله‌ای در تکمله گفت: منزوی تا زمانی که زنده بود هم
مسلمانان و هم روشنفکران از او فرار می‌کردند و تنها ۵-۴ نفر
به منزوی توجه می‌کردند و زمانی هم که فوت کرد هیچ‌کس
نمی‌دانست شعر آیینی داشته است.

و این جمله آن روز همه دانش من از کسی بود که به او
لقب‌ها داده بودند، از آن جمله یکی «سلطان غزل» بود. حسین
منزوی معلم‌زاده و شاعرزاده‌ای باسواد از زنجان است که در زبان
شاعران هم‌نسلش بسیار تحسین شده است. منزوی اول مهرماه
۱۳۲۵ به دنیا آمد و سال‌های کودکی‌اش را به‌خاطر شغل
معلمی پدر و مادرش در روستاهای زنجان از جمله نیکی،
کرگز و پیرسقا با پیرزاده گذراند. در سال کودتا (۱۳۳۲)
وارد دبستان فردوسی زنجان شد و ۴ سال را در این مدرسه
تحصیل کرد. بعد از آن، ۲ سال در دبستان صائب‌تبریزی، ۲
سال در دبیرستان پهلوی آن زمان (دکتر علی شریعتی کنونی)
و ۴ سال را در دبیرستان صدر جهان (دبیرستان شهید محمد
منتظری کنونی) درس خواند. سال ۱۳۴۴ است که او وارد
دانشکده ادبیات دانشگاه تهران می‌شود و در رشته ادبیات
نیستان می‌کند. در همین سال‌هاست که به‌عنوان شاعری
مطرح و تأثیرگذار در جامعه مطرح می‌شود و غزل‌های او مورد
توجه غزلسرایان قرار می‌گیرد. ادبیات را نیمه‌کاره رها می‌کند.
منزوی در سال ۵۰ نخستین کتاب خود را منتشر و پس از
آن با گروه فرهنگ و ادب رادیو و برخی نشریات همکاری‌اش
را آغاز می‌کند. «حنجره زخمی تغزل» مجموعه‌ای است که
در سال ۱۳۵۰ به چاپ می‌رسد. در این مجموعه ترکیبی از
غزل‌ها و اشعار نیمایی با مضامین اجتماعی و سیاسی از منزوی
منتشر می‌شود. اشعاری که دستمایه آنها قصه‌های اساطیری و
حماسه‌های آذری است. با همین مجموعه برنده جایزه اولین
دوره شعر فرغ هم می‌شود و به‌عنوان بهترین شاعر جوان
این دوره معرفی می‌شود. شاید مضامین سیاسی و اجتماعی
مجموعه «حنجره زخمی تغزل» است که او را برای ادامه
تحصیل در رشته علوم اجتماعی ترغیب می‌کند اما این رشته را
نیز نیمه‌کاره رها می‌کند؛ به صداوسیما می‌رود و در گروه «ادب
امروز» به سرپرستی زنده‌یاد نادر نادرپور به فعالیت مشغول
می‌شود و برنمه «یک شعر یک شاعر» را تهیه و کارگردانی
می‌کند. علاوه بر «یک شعر یک شاعر» تهیه‌کنندگی
برنامه‌های دیگر را نیز عهده‌دار می‌شود. اواخر دهه ۵۰ است
و او را به عنوان یکی از غزلسرایان نامی می‌شناسند. سال ۵۸
است که مجموعه «صفرخان» را در حال و هوای پیروزی
انقلاب اسلامی به چاپ می‌رساند. این کتاب مشتمل است بر
یک منظومه بلند نیما می‌کند که در توصیف «صفرخان» سروده
شده است. صفرخان یک شخصیت مبارز، مقلوم و یک الگوی
مبارزاتی علیه رژیم پهلوی بوده است، او سال‌های سال به جرم
آزادی‌خواهی در زندان‌های رژیم طاغوت به سر برده و سختی‌ها
کشیده و شکنجه‌ها دیده است. صفرخان پس از پیروزی انقلاب
از زندان آزاد می‌شود اما پس از اندکی رخت از دنیا می‌برد.
این کتاب در سال ۱۳۵۸ توسط انتشارات چکیده در تهران
منتشر شده است که سال ۱۳۸۲ تجدید چاپ شد. مجموعه
«ز شوکران و شکر» که شاعر «به حضور مسلط مبارز، مقلوم و یک الگوی
و غم‌ها و شادی‌های بزرگش» تقدیم کرده، شامل ۱۴۵ غزل،
توسط انتشارات آفرینش در سال ۱۳۷۳ به چاپ رسیده است.
غزل‌های این مجموعه از گونه‌های دیگر است و با غزلیات تکراری
و آنچنانی هیچ تناسبی ندارد، زیرا تعبیرهای نو و بکر، انتخاب
وزن‌های مناسب با مفاهیم و تداوم اندیشه و حضور مسلط
همیشه‌اش، به این مجموعه، لفظی دیگر بخشیده است. این
مجموعه پرسوسناترین لفظی مجموعه منزوی است که مقدمه‌ای
طولانی و پر از گلایه دارد. «هر روز گاری که قلم‌ها به مزدپاری
می‌چرخند و توطئه سکوت همه‌جا را فرا گرفته و کتاب‌های
من از هیچ اولوبیتی برای سهمیه انتشار برخوردار نیست،
خیلی از دوستان، کتاب چاپ می‌کنند و خیلی‌ها ناچارم‌دانه
نوشته‌های من یا دیگران را به اسم خودشان چاپ می‌کنند.»
غزل شماره یک این دفتر هم یک گلایه است:

لیلا دوباره قسمت ابن‌السلام شد
عشق بزرگم آه چه آسان حرام شد
می‌شد بدانم اینکه خط سرنوشت من
از دفتر کدام شب بسته وام شد...
شعر من از قبیله خون است خون من
فواره از دلم زد و آمد کلام شد
ما خون تازه در تن عشقیم و عشق را
شعر من و شکوه تو رمزالدوام شد...

«به همان سادگی
که کلاغ‌خالورده
با نخستین سوت قفلار
سقف واگن متروک را
ترک می‌گوید
دل،
دیگر
در جای خود نیست
به همین سادگی!»
به همین سادگی اشعار سپید سروده شده طی سال‌های
۱۳۴۸ تا ۱۳۷۸ است که در بهار ۷۹ منتشر می‌شود. از کهربا و
کافور نیز مجموعه‌های نزدیک به ۱۰۰ غزل از بهترین سروده‌های
منزوی است که سرشار از حرف نو و مضمونی غنی برای غزل



مرد داریم تا مرد



آهای خبر دار!
خوابی یا بیدار؟
خاله یادگارا
تو شب سیا
تو شب تاریک
از چپ و از راست
از دور و نزدیک
یه نفر داره
جار می‌زنه جار
آهای غمی که
مثل به بختک
رو سینه من
شده‌ای آوار
از گلوی من
دستا تو وردار
توی کوچ‌ها
یه نسیم رفته
پی ولگردی
توی باغچه‌ها
پاییز آمده
پی نامردی
توی آسمون
ماء دق می‌ده
درد بیدردی
خاله یادگارا
نمی‌آیی بریم
شهر و بگردیم
قدم به قدم؟
نمی‌آیی بریم
چراغ و در داریم
پرسه بزنیم
دنبال آدم؟
کوچه‌های شهر
پر ولگرده
دل پر درده
شب پر مرد و
شب نامرده
هنه با دارن
همه دست دارن
اما بعضیا
دور خودشون
یه قفس دارن
بعضیا شونم
توی دستشون
یه جرس دارن
آره خاله جون!
خاله خبردار!
باغ داریم تا باغ
یکی غرق گل
یکی پر خار
مرد داریم تا مرد
یکی سر کار
یکی سر بار
یکی سر دار
آهای خبر دار
خاله یادگارا
تومی‌خونه‌ها
دیگه کی مسته؟
دیگه کی هوشیار؟
توو بیرون‌ها
دیگه کی مرده؟
کی شده مردار؟
تو فاسونه‌ها
دیگه کی دیوه؟
دیگه کی دیوار؟
دیگه خبردار
خاله یادگارا
می‌خوان بین ما
دیوار بزن
میله‌بکان
خندق‌بکن
تو رو بمرن
اونور بازار
منوبیان
این ور بازار
از من و توها
بازار شلوغه
تا ما با همیم
دیوار دروغه
بارون نزنه
آبت نبره
من دارم میام
خوابت نبره
خبر، خیر دار
خاله یادگارا
من به یاد تو
بیدار می‌مونم
تو به یاد کی
می‌مونی بیدار؟